

مسائل اجتماعی و ایدئولوژیک در کتاب‌های من

Agustin Fernandez Paz

گفت و گو با آگوستین فرناندز پاز

هستم که بدون تلویزیون پرورش یافت. از آن زمان، داستان‌های شبانه‌ای را به خاطر دارم که در اطراف آشپزخانه تعریف می‌شدند و کتاب‌های ماجراجویی، مجلات کودک و فیلم‌های کمی که می‌توانستیم در سینما تماشا کنیم. سپس کارشناسی صنعتی تحصیل کردم و مدت نه چندان زیادی در بارسلون کار کردم. در بازگشتم به گالیسیا، تربیت معلمی خواندم؛ چرا که آموزش مرا به شدت جذب خود کرده بود. از سال‌های آغازین دهه ۶۰ در کار آموزش و پرورش به سر می‌برم و در همان حال، همواره با جنبش‌های نوگرایانه در امر آموزش همگام بوده‌ام. عضو نسل مریبانی بوده‌ام که در سال‌های پس از مرگ فرانکو، برای ایجاد دگرگونی در زندگی، از طریق مدرسه تلاش کردیم. در حال حاضر، معلم زبان گایگو و ادبیات در یک دبیرستان دوره متوسطه در ویگو هستم و در همین شهر هم زندگی می‌کنم. کتاب خواندن و طنزهای کوتاه را بسیار دوست دارم و عاشق سینما هستم و شاید به عنوان نتیجه منطقی همین



من در سال ۱۹۴۷ متولد شدم؛ در اسپانیای خاکستری و تلخ پس از جنگ. در دهه ۵۰ کودکی بیش نبودم. در نتیجه، متعلق به آخرین نسل اسپانیایی

- کودک و نوجوان
- **در دل جنگل**، فینالیست جایزه ملی ادبیات کودک و نوجوان در ۲۰۰۲
 - **شب سایه‌های حریص**، فینالیست جایزه ملی ادبیات کودک و نوجوان در ۲۰۰۳
 - **اسم من اسکای والکراست**، جایزه کشتی بخار در ۲۰۰۳
 - **مدرسه دزدان دریایی**، جایزه ادبیات کودک و نوجوان ۲۰۰۵
 - **دلان سایه** ۲۰۰۶
 - **رعد پرشتاب** ۲۰۰۷
- ۱- هر چند این عقیده ممکن است شخصی باشد، فکر نمی‌کنم که هیچ‌گاه خود نویسنده، بهترین فرد برای قضاوت کردن راجع به آثارش باشد. با وجود این، به خود این اجازه را می‌دهم که راجع به برخی از نکات که به نظرم بدیهی می‌رسند، صحبت کنم:
- سهم من وابسته به همان دوره تاریخی است که شروع به نوشتن کردم. آن سال‌ها، سال‌هایی بود که ادبیات کودک و نوجوان در زبان گایگو، در حال مستحکم شدن بود و کار من، در کنار همکاران دیگرم، در جهت تحقق بخشیدن به این استحکام پیش می‌رفت. من آگاهانه کوشیدم که ادبیات کودک و نوجوان از خطر افتادن در ورطه ادبیاتی حاشیه‌ای با موضوعات مشخص و یک قالب خاص مصون بماند.
 - طرح پیشنهادی من حداقل در مرحله خلق آثارم، نوشتن کتاب‌هایی بود که در حد ادبیات کودک و نوجوان باشد؛ به ویژه ادبیات کودک و نوجوان اروپا که من به عنوان خواننده می‌پسندیدم. دوست داشتم آثارم راجع به موضوعات امروزی باشد، شیوه‌های تازه روایی را پشت سر بگذارد و با سنت ادبی و با آثار بهترین نویسندگان جهانی معاصر هم در گفت‌وگو باشد.

شیفتگی نسبت به داستان‌های مختلف تصمیم گرفتم به آن سمت آینه بروم و شروع به نوشتن کتاب‌های خودم کنم.

در پایان دهه ۸۰، شروع به چاپ اولین آثارم در عرصه کودک و نوجوان کردم. در این ۲۰ سال، حدود ۴۰ جلد کتاب نگاشته‌ام؛ از جمله رمان‌های طویل که دوست دارم آن‌ها را با نام «مرزی» خطاب کنم؛ چون یک پا در ادبیات کودک و نوجوان دارند و پای دیگرشان در ادبیاتی است که اصطلاحاً می‌گوییم مربوط به بزرگسالان است. چیزی که ابتدا تنها برایم حکم یک فعالیت مکمل برای آموزش داشت، سرانجام برای من از اهمیت بیش‌تری برخوردار شد. اگر همین الان بخواهم خودم را به اختصار تعریف کنم، می‌گویم کسی هستم که از خلق داستان‌ها و روایت آن‌ها از طریق نوشتن لذت می‌برد.

ب) منتخبی از فهرست آثار:

- **گل‌های رادیواکتیو** (لوگز ۱۹۹۵)، جایزه مرلین ۱۹۸۹
- **قصه‌هایی از پس واژه‌ها**، جایزه لازاریو ۱۹۹۰. فهرست افتخاری IBY در ۱۹۹۲.
- فینالیست جایزه ملی ادبیات کودک و نوجوان در ۱۹۹۲. جایزه خواندنی‌ها ۲۰۰۳
- **دخترک‌ها**، آنایا ۲۰۰۶
- **سیزده سال بلانکا** (ادبه ۱۹۹۴)، جایزه ادبیات کودک و نوجوان ۱۹۹۴
- **نامه‌های زمستانی**، جایزه رانیولاس ۱۹۹۵
- **خیابان پارک**
- **مرکز هزارتو**، فینالیست جایزه ملی ادبیات کودک و نوجوان در ۱۹۹۸
- **پا در هوا**، جایزه رایتیا لوبا ۱۹۹۸ و فینالیست جایزه ملی ادبیات کودک و نوجوان
- **هوای سیاه**، فهرست افتخاری IBY در ۲۰۰۲، فینالیست برای جایزه ملی ادبیات

- در این راستا و بدون تعارفات دروغی، باید بگویم که راه‌هایی را پاکسازی کردم که پس از من، افرادی آن‌ها را طی کردند و استحکام بخشیدند. در کتاب‌های من مسائل ایدئولوژیک و اجتماعی مطرح می‌شوند که برای نسل من حائز اهمیت بسیاری بوده‌اند: (از خشونت اجتماعی گرفته تا تعدی به محیط زیست، با گریزهایی به دفاع از تنوع فرهنگی، معضلات لیبرالیسم نوین، جنبش‌های فمینیستی، تنهایی و عدم ارتباط و غیره.) با سبک و سیاق زمانی که در آن قلم می‌زنیم، در واقع نگرش خودمان را از دنیا انتقال می‌دهیم.

- ناگفته نماند که چون من داستان‌نویس هستم و نه مقاله‌نویس، کوشیده‌ام تا این مسائل از طریق داستان‌ها و شخصیت‌هایی که به خودی خود گویا هستند و امیدوارم که این‌گونه باشند، از همان صفحات اول، خوانندگان را جذب کنند. من معمولاً داستان‌هایی می‌نویسم که در یک فضای رئال اتفاق می‌افتند، ولی به هر ترتیب یک عنصر فانتزی هم در آن وارد می‌شود و حضور این عنصر غیر قابل توضیح، به شیوه مغایرت‌آمیزی به من کمک می‌کند تا مرزها را فراتر ببرم و از واقعیت، به شیوه عمیق‌تری سخن به میان بیاورم.

۲- ادبیاتی که از سنت شفاهی سرچشمه گرفته، همیشه حاضر است؛ حال چه در موضوعات و چه در ساختار روایی آن. به نحوی «آب حیات»، داستان‌های برادران گرویم (Grimm) است؛ آبی که در طول تاریخ برای سیراب کردن داستان‌هایی که همه ما آدم‌ها داشته‌ایم، به کار می‌رود.

من هم در برخی از کتاب‌هایم از منابع سنتی به شیوه‌ای بسیار مستقیم استفاده کرده‌ام (A serea da Illa Negra, A cidade dos desexos, O tesouro do dragon Smaug...) اما فکر می‌کنم که مهم‌ترین سهم من، تفکر راجع به آن چیزی است که باعث تغییر جامعه روستایی

و سنتی، به جوامع شهری بوده است که امروزه برتر تلقی می‌شوند. در گالیسیا و همین‌طور در دیگر کشورهای اروپایی: چرا که کتاب‌های جان برگو در آن‌جا نوشته شده‌اند، دوری و غفلت از فضای روستایی، در بسیاری موارد غفلت و دوری از فرهنگ غنی اسطوره‌ای و سمبلیکی را که در طی قرون مختلف حفظ شده بود، به همراه داشته است. نیاز به آوردن این اسطوره‌ها و نمادها در زندگی شهری کنونی، به نظر من بسیار مهم است و بسیاری از کتاب‌هایم را بدین مسئله اختصاص داده‌ام (Aire negro, No Corazon do bosque, As fadas verdes...) از طرف دیگر، در بسیاری از آثارم، به شیوه‌ای از قبل اندیشیده شده، به موضوعات دیگری هم‌چون ترس (نامه‌های زمستانی Tres pasos polo misterio یا ابزاری مانند پیشگویی پرداخته‌ام قطاری با باری از رمز و راز و یا رعد پرشتاب) که مختص ادبیات سنتی شفاهی‌اند.

۳- فکر می‌کنم که اطلاعات و داده‌های کافی برای دادن پاسخ درستی به این سؤال نداشته باشم؛ علی‌الخصوص چون از ادبیات کودک و نوجوان دنیا تنها به بخشی از آن واقفم که به اسپانیایی ترجمه می‌شود و نمی‌دانم که این ترجمه‌ها تا چه حد می‌توانند نمایانگر گرایشات مختلف این ادبیات در کشورهای دیگر باشند.

با این حال، به خود این جرأت را می‌دهم که بگویم همان‌طور که اجتناب‌ناپذیر است، مشکلات مشتق از تمرکز و یکپارچگی انتشاراتی هم به نوبه خود، این ادبیات را تحت تأثیر قرار می‌دهد. گرایشی که می‌تواند موجب نشر و چاپ به ویژه کتاب‌هایی شود که بر موضوعات و قالب‌های مستحکمی تأکید دارند، با خطر افتادن در ورطه کلیشه. این مسئله، نشر آثار جسورتر و نوآورانه‌تر را که با وجود آثار غالب، مورد بی‌اعتنایی قرار

می‌گیرند، در پی خواهد داشت.

در هر صورت، بایستی اضافه کنم که هر ساله، با تعدادی اثر فوق‌العاده روبه‌رو می‌شوم که به من نشان می‌دهند بهترین نوع ادبیات کودک و نوجوان هنوز زنده است و این هم شامل حوزه اسپانیایی زبان هم می‌شود. در این حوزه، هم نویسندگان بی‌نظیری حضور دارند که ادامه دادن راه آن‌ها امری اجتناب‌ناپذیر است و هم ترجمه آثار نویسندگان کشورهای دیگر را در بر می‌گیرد (در این‌جا آشکارا از **آیدام چمبرز** Aidam Chambers و آثار **مارجالینا لمبکه** Marjaleena Lembecke یاد می‌کنم).

۴- به نظرم در پاسخ به سؤال ۲، برای جواب دادن به این سؤال پیش‌دستی کردم. گفتم که تأثیر تمامی این موضوعات در این ادبیات که به عنوان آثاری ادبی خلق می‌شوند، مسئله‌ای اجتناب‌ناپذیر است (این شامل کتاب‌های کلیشه‌ای و استروئیتپ نمی‌شود). ادبیات، چه رئالیست باشد و چه فانتزی، همیشه با تارهای زندگی بافته می‌شود و در این میان، بدیهی است که مسائل مهم دهه‌های اخیر، از جدال زنان برای نیل به مساوات اجتماعی گرفته تا تغییراتی که جهانی شدن و طرح‌های اجتماعی - اقتصادی لیبرالیسم نوین، بر زندگی ما تحمیل می‌کنند، فقر، مشاغل کاذب و متزلزل، مصرف‌گرایی، زوال محیطی و... همه این‌ها بر زندگی افراد تأثیر گذاشته و در نتیجه منطقی است که در کتاب‌های معاصر (برخی اوقات در نقش اول و برخی در نقش سیاهی لشکر) حضور داشته باشند.

من به نوبه خودم، به مسائل محیطی پرداخته‌ام (گل‌های رادیواکتیوی و Apraia da esperanza)، تنوع زبانی و فرهنگی (مرکز هزارتو)، طرد اجتماعی (اسم من اسکای والکر است)، خاطره تاریخی جنگ داخلی (شب سایه‌های حریص و دلانان سایه) و بسیاری از نویسندگان معاصر دیگر مانند

من، این مسائل و مسائل دیگری را در آثار خود مطرح کرده‌اند و این امری منطقی است؛ چرا که در ادبیات کودک و نوجوان نباید محدودیت موضوعی وجود داشته باشد. تنها دشواری دقیقاً این است که چگونه این‌ها را بیان کنیم و تمرکز و تأکید ما بر چه چیزهایی باشد که مناسب حال خوانندگانی باشد که برای آن‌ها می‌نویسیم.

۵- بسیاری از این نکات، در سؤالات قبلی نهفته بود. در عین حال، نکات بسیاری را می‌توان یادآور شد که من بر این دو تأکید می‌کنم:

- از یک سو، تلاش و همیت شما برای فراتر بردن مرزهای ادبیات کودک و نوجوان.

نگرش کلیشه‌ای به این ادبیات که با فقر ساختاری، موضوعی و شخصیت‌های کلیشه‌ای همراه باشد، از قبل وجود داشته و همواره وجود خواهد داشت، ولی فکر می‌کنم که اصلاً نشود این مسئله را به بخش حائز اهمیتی از این ادبیات اختصاص داد؛ به ویژه آثاری که در ۳۰ سال اخیر در اسپانیا منتشر شده. نویسنده این ادبیات می‌داند که اگر چه برای قشر کودک و نوجوان می‌نویسد، باید چنان با ذوق و دقت بنویسد که برای نکته‌سنج‌ترین خواننده بزرگسال هم جالب و ارزنده باشد.

- و از سوی دیگر، فکر می‌کنم پویایی فرهنگ‌های مختلف و زبان‌هایی که در اسپانیا وجود دارند، به فوران خلاقیت و نوآوری که بهترین آثار کودک و نوجوان را تعریف می‌کند، چه در نگاشتن و چه در تصویرسازی آن‌ها نقش به‌سزایی داشته است. از فرهنگ گایگو که بسیار غنی و نوآور است، دیدگاه‌های جدیدی به حوزه‌های دیگر عرضه کرده‌ایم. در حالی که توسط دیدگاه‌هایی که از حوزه‌های ادبی دیگر دریافت کرده‌ایم، غنی‌تر هم شده‌ایم. به همین سبب، به نظرم این مسیر همکاری است که باید در غنی‌تر ساختن آن در آینده گام برداریم.